

تفاوت گذاشتن میان اندیشمندان سیاسی با فیلسوف سیاسی حائز اهمیت است. هر چند کشیدن خطی تمایز بخش در این عرصه همانند سایر حوزه‌های علوم انسانی شکستنده و بی‌اعتبار خواهد بود. اندیشه سیاسی به اعتبار ریمون آرون عبارت است از کوشش برای تعیین اهدافی که به اندازه معقولی احتمال تحقق دارد و نیز تعیین ابزارهایی که در حد معقولی می‌توان انتظار داشت موجب دستیابی به آن اهداف بشود. (۱) در واقع خصلت عمل‌گرایانه اندیشه سیاسی نسبت به سایر خصایص ماهوی آن برجسته‌تر است اما فلسفه و فیلسوف سیاسی پیش از هر چیز با غایبات و حقیقت حکومت خوب و عدالت سر و کار دارد و گاهی آن‌قدر در انتزاع و مفاهیم نظری درگیر می‌شود که خود نیز امکان تحقق نظریات را غیر ممکن می‌داند. آرنت در کدام یک از دسته‌بندی‌ها می‌توان جای داد؟ آیا می‌توان او را که سقراط قرن بیستم لقب گرفته است فیلسوف سیاسی نامید در حالی که جوهره عملی و تجربی و از این مهم‌تر معنی بودن اندیشه‌اش (به گونه‌ای که حوزه فکری او منحصر به اروپای باختری و دنیای غرب است) آن‌قدر قوی است که می‌توان او را جامعه‌شناسی غربی هم نامید. واقعیت این است که جای دادن آرنت در یکی از ۲ طیف نه تنها مشکلی از ما حل نمی‌کند بلکه مانع فهم همه جانبه اندیشه او می‌گردد، او نه در دو سر طیف بلکه در میانه آنها قرار می‌گیرد. او فیلسوفی وسیع‌المنظر است که می‌توان اندیشه سیاسی‌اش را دنباله فلسفه‌اش دانست. در عین اینکه وضع بشری را می‌کاود و بیانی فیلسوفانه دارد، هیچ‌گاه از نژادپرستی، جامعه پهلوی و کمک به تشکیل کشور اسرائیل حتی انصافاً غافل نشده. در این مقاله سعی خواهد شد به آرنت به مثابه یک فیلسوف سیاسی نگریسته شود و بعضی از مفاهیم و واژگان بنیادی اندیشه او را بررسی کنیم.

هانا آرنت، نگاهی کلی

به سختی می‌توان او را در یکی از دسته‌بندی‌های مرسوم سیاسی همانند لیبرالیسم، ماسچالیسم، مارکسیسم و... قرار داد. او به رغم اینکه به آزادی اهتمام دارد و به تمیزی کل اندیشه‌اش در تکاپوی آزادی است اما لیبرال نیست. هر چند تاکید فراوان او بر فرد و استقلال آن او را به لیبرالیسم نزدیک می‌کند. بازه‌های فکری که از مدرنیته و دستاوردهای مثبتش سخن می‌گوید که نوشته است از رنج‌های «حیوان تلاشگر» یا انسان بکاهد و متفکری مغرور جلوه کند اما به زودی با انتقادهايش از جهان مدرن و زندگی منمالاته از این تصور فاصله می‌گیرد. او به مدرنیته از این جهت انتقاد می‌کند که باعث بی‌جهان شدن افراد شده است. به گونه‌ای که دیگر هیچ پناهگاهی برای پناه برهن انسان مدرن به آن باقی نگذاشته است و تودعای از آن‌ها را آفرید که آرزوی رفاه و امر معاش هدف غایی آنها شده است. نقد او از مدرنیته همراه با دانستگی و یادآوری جهان

یاستنی است. عصری که در آن انسان‌ها از راه کنش سیاسی در پی جاودانگی بودند و عرصه عمومی بر سایر عرصه‌ها برتری داشت و در مواردی زندگی شورایی را آرزو می‌کند که آگورا محل تصمیم‌گیری انسان‌های آزاد بوده و هدفی فراتر از آن جستجو نمی‌شد. امروزه دعواهای مدرن با سیاست مدرن بودن اندیشه آرنت او را بسیار مورد توجه قرار داده و از این جهت به نوعی او تمام شده است. ویلا در این باره اظهار می‌دارد که آرنت با نزدیکی به نیچه گرایشی پست‌مدرنی را در عمل سیاسی و حوزه عمومی به حسست می‌دهد ولی در نهایت با نزدیکی به کانت میان مدرن و پست مدرن در بین‌دین قرار می‌گیرد. (۲)

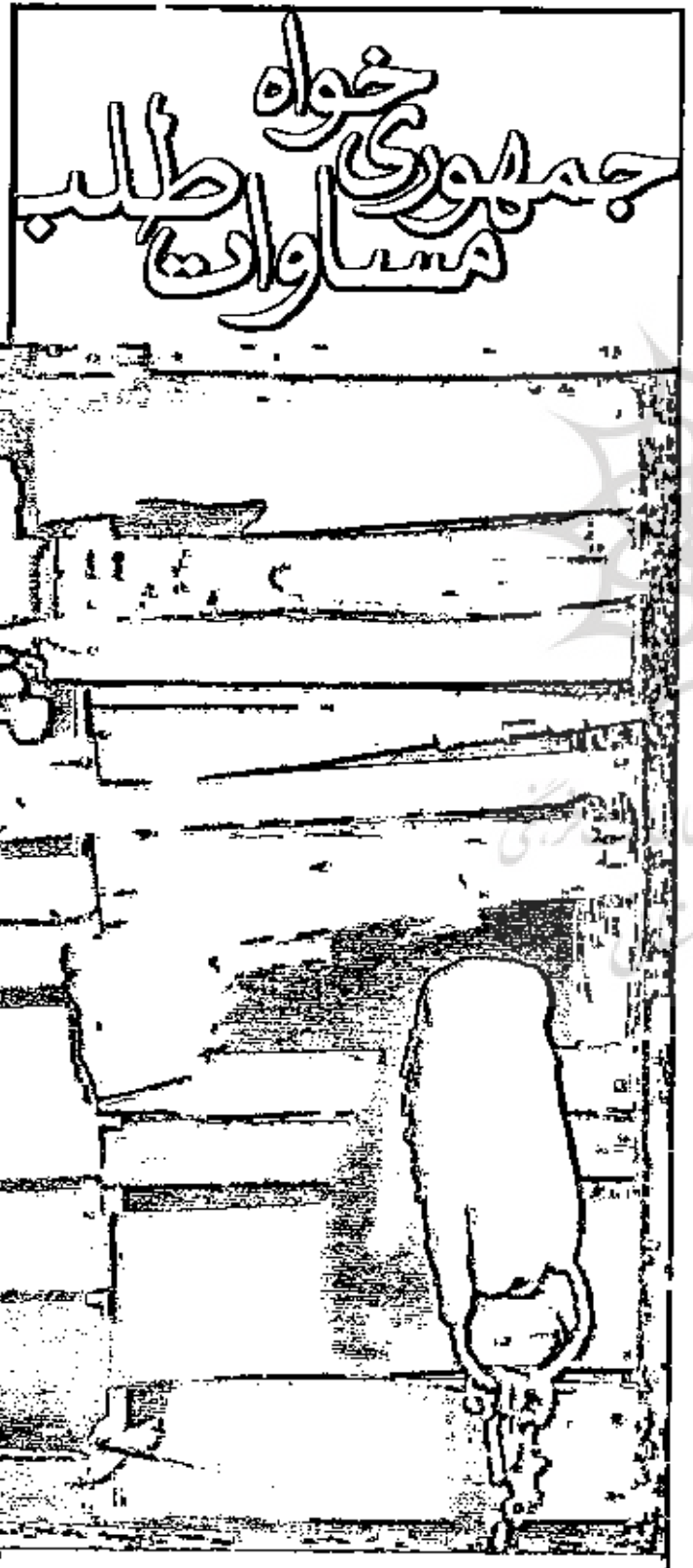
آرنت در برخی آثارش از دموکراسی شورایی دفاع می‌کند و در مواردی هم به اندیشمندان محافظه‌کار می‌چون آدموند برک ارجاع می‌دهد که بسیار در آثارش دیده شده است. اگر بخواهیم پدیدارشناسی از منابع دیگر اندیشه آرنت محسوب می‌شوند که تحت تأثیر هایدگر و هوسرل اتفاق افتاده است. آرنت در ساختن بنای نه چندان مستحکمش که که تمایلات زورناهیستی می‌باشد و این با نوشتن یادداشت‌هایی درباره آیشمن به اوج خود رسیده از متفکران متعددی از جمله هگل، کانت، نیچه، هایدگر و هوسرل متأثر است. (۳) و احتمالاً به همین دلیل است که بسیاری از تحلیل‌گران از قرار دادنش در یکی از نحله‌های فکری متفاوت عمل نمودمانه، جان لاجت او را در زمره متفکران پسا مارکسیست و در کنار اندیش‌مندی چون هابرماس، آدنور و آلن تورن قرار داده و به‌خوبی پاسخ نمی‌دهند. مورخ فرانسوی او را لیبرال توصیف می‌کند. آزادی، عرصه عمومی و سایر واژگانی که احتمالاً نمایی لیبرالی دارند در ساختار اندیشه او دارای تعارض متفاوتی است که در مواردی هم مقابل گرایشات لیبرالی قرار می‌گیرد. علی‌رغم توجه به مارکس و ستایش از او به عنوان اندیشمندی که به محصول کار انسان لاج‌نهاد نه تنها مارکسیست نیست بلکه پیشرفته‌ترین انتقادات را بر او وارد می‌آورد که عرصه معاش و ضرورت را بر عرصه سیاست و آزادی برتری داده است.

هیچ متفکری نتوانسته است در ساختن بنای نظری‌اش از محیط تاریخی و روان شخصی‌اش بگریزد. به گونه‌ای که اسپرینگز هگل را هم استثنا نمی‌داند و بحران هویت زندگی شخصی هگل را برنگرفته فلسفه او می‌داند. (۴) این موضوع در مورد آرنت اهمیت بیشتری می‌یابد. به عبارتی می‌توان گفت تمام اندیشه او تجربه زندگی او بوده است و بسیاری از موضوعاتی را که مطرح کرده است همانند نژادپرستی، بی‌خردی و توانایی‌سیم تجربیات زندگی شخصی او بوده است. می‌توان گفت که اندیشه آرنت بازتابی از زندگی اوست و فهم منطق درونی نظریش در پرسو آگاهی از تجربیات زندگی او بسیار است. مایکل لستاف زندگی پر فراز و نشیب آرنت را جهت‌دهنده اصلی اندیشه‌های او دانسته و در این زمینه او را با هربرت مارکوزه قیاس می‌کند. (۵)

هانا آرنت در ۱۹۰۶ در خانواده متوسط یهودی در شهر هاتورا آلمان به دنیا آمد. در ۷ سالگی پدرش را از دست داد و آشنایی او با امور سیاسی مدیون مادرش بود که علاقهای به روزگاری کمپورگ داشت. در ۱۸ سالگی جهت تحصیل فلسفه وارد دانشگاه شتربورگ

شد و با اشتیاق در کلاس‌های درس مارتن هایدگر شرکت کرد. (۶) آشنایی با هایدگر آغازگر دورهای شد که تا پایان عمر در جنبه آن گرفتار بود. او به زودی در نقش مشرفه هایدگر ظاهر شد و رابطه عاطفی شدیدی بین این دو به وجود آمد. به نحوی که در ۱۹۲۶ آرنت مجبور شد ماربورگ را ترک کند. بعد از آن سه هایدلبرگ رفت تا دوره دکتری‌اش را زیر نظر کارل یاسپرس و از رساله دکتری‌اش با عنوان «مفهوم عشق در فلسفه اگوستین» دفاع نماید. در ۱۹۳۳ و با مطرح شدن یهودی‌ستیزی در آلمان مجبور شد به فرانسه مهاجرت کند و در آنجا از یهودیان به عنوان ملتی بدون دولت دفاع کند و این اندیشه که انسانی که به جامعه‌های میلی تعلق ندارد و دولتی از آن حمایت نمی‌کند آزاد نیست. در همین تو تکوین یافت. با تهدید شدن فرانسه در ۱۹۴۱ به ایالات

متحده مهاجرت کرد و به نوشتن مقاله و کتاب اهتمام ورزید و تا آخر عمر خود در آنجا ماندگار شد. در آمریکا مقالات و کتاب زیادی منتشر ساخت و علی‌رغم رو بکرد قدرت‌مدارانه‌ای که متأثر از نیچه بوده تلاش نمود تا چهره‌های معتدل و ملایم از سیاست عرصه کند و در واکنش به یهودی‌ستیزی آلمان‌ها به نام یهودی‌پرستی تیغ‌بند به طوری که پیشهاد کرد تملی فلسطینیان به طور مشترک به تأسیس حکومت بپردازند. آرنت از ۱۹۴۳ و متأثر از شرایط پیرامونی‌اش به قدری از فله سغه کناره گرفت و سیاست را راه فلاح بی‌حریت معرفی نمود و بیان داشت: هن از فوریه ۱۹۳۳ به طور کلی از فله کناره‌گیری کردم و به سمت تحقیق در مورد سیاست رفتم و از این لحظه به بعد بود که حسن مسئولیت در من بیدار شد و هر آنچه که به امر سیاسی تعلق داشت تبدیل به سرنوشتی



ویرایش و چاپ در تهران

شخصی برای من شد. (۲)  
وضع بشری

مهم‌ترین اثر هانا آرنت کتاب «وضع بشری» است که در واقع شالوده اصلی نظریات او است. او در خلق این اثر متأثر از اکثریت‌سنجی هایدگر و پدیدارشناسی هوسرل است و جهت بررسی وضع بشر که گستره‌ای به جزایری یونان باستان تا قرن بیستم را در بر می‌گیرد پیش از هر چیز به بررسی و کاوش در زبان‌های باستانی و تجربه تهاغه در زبان می‌پردازد. او نیز همانند هایدگر باور داشت که همراه با آلمان، یونان هم مهم‌ترین تجربه بشری را تجسم بخشیده است و اینکه انسان‌هایی که بنیان تمدن غرب را گذاشته‌اند اعمام انسانی امروز را کاوش‌کنند. از نظر آرنت انسان دارای سرنوشت فرا انسانی و فرمالکنی نیست بلکه هستی انسان متأثر از زمان و مکان است و در هر شرایط خاصی هستی جدید می‌یابد و از این نظر انسان‌ها موجوداتی مشروط و مقید هستند زیرا با هر چیزی که رابطه برقرار می‌کنند جزئی از شرایط هستی‌شان می‌شوند. مهم‌ترین قدهای زندگی آدمی را زادهایی و میرایی دانسته و اینکه تولد و مرگ انسان‌ها رخنه‌های ساده و طبیعی نیستند زیرا برخلاف حیوانات و پدیده‌های طبیعی رخنه‌های انسانی تکرارناپذیر و جایگزین‌ناپذیرند. (۸)

اما از میان این دو میرایی مهم‌ترین قید

و مسئله‌ای، وجودی برای هر فرد انسانی است که تلاش‌های مختلفی برای گریز از آن و رسیدن به جاودانگی صورت گرفته است. بی‌دین‌های عهد باستان با انجام اعمال بزرگ و عمل در حوزه عمومی کوشیدند به جاودانگی برسند و شایسته شهرت جاودانه گردند. اما افلاطون این زندگی فعالانه شهروندان را منحصر و جاودانگی را به فراموشی جهان نسبت داد. هانا آرنت انقلاب صنعتی و جهان مدرن را در ادامه سنت فلسفی غرب دانسته که موجب گسست از سنت‌ها و گذشته آرمانی گشته است. او سعی می‌کند با یادآوری حیات فعال و زندگی یونانیان پهل ارتباطی میان انسان مضطرب عصر مدرن و گذشته برقرار سازد و در این راستا همانند جست‌وجوگر مروارید است. (۹)

آرنت در انتقاد به حیات متلاطمه و سخت فلسفه سیاسی غرب به حیات فعالانه را قرار می‌دهد و حیاتی را ستین و نمونه‌بخشی آن را در یونان باستان می‌جوید. حیات فعالانه و در نهایت وضع بشری را ۲ عنصر متمایز از هم شکل می‌دهد و بحث پیرامون این ۲ عنصر به اعتبار بسیاری همانند مایکل لسناف شالوده اساسی فدیسه آرنت می‌باشد. او وضع بشری را به سه شیوه زندگی که عبارتند از: تقلا (labour) کار خلاق (work) و کنش (action) تقسیم می‌نماید.

طرح این ۳ پایه جهت فهم وضع بشری احتمالات متأثر از فلسفه هگل می‌باشد که یکی از سرچشمه‌های فلسفه لوست، آرنت خود کشف و پایه کشف این ۳ عنصر را مهم ارزیابی کرده به گونه‌ای که تشخیص تعریف در سنت غربی را برای او میسر می‌سازد. تقلا در واقع عملکرد بیولوژیک و در ارتباط با طبیعت بوده که حوزه مشترک با حیوانات دیگر نیز می‌باشد. تقلا به دلیل ارتباط تنگاتنگ با طبیعت از مواد در مقابل آزادی قرار می‌گیرد و فعالیتی است که هدف نهایی آن رفع نیازهای حیاتی و زیست‌شناختی انسان و بقا نوع انسان می‌باشد که از این حیث با فعالیت زمستی حیوانات دیگر شباهت دارد زیرا در این عرصه انسان‌ها نیز همانند حیوانات تابع اصل ضرورت‌اند.

در این وضعیت انسان درگیر نیازهای اولیه است و نمی‌تواند در مسائل سیاسی - اجتماعی جامعه‌اش همانند فردی انتخاب‌گر دخالت کند. محصولات این وضعیت مصرفی بوده و به دور از هر گونه معنای باشد و معمولاً چیزی از آنها باقی نمی‌ماند. در کل می‌توان فعالیت‌های اقتصادی و معاشی را در ذیل بحث تقلا بر سر حد. هدف نهایی تقلا حفظ جان است که از بعد حیوانی ما برمی‌خیزد. تقلا فعالیتی همراه با رنج و خشونت است و انسانی را که در این عرصه قرار دارد به Animal Laborans یا حیوان تلاشگر توصیف می‌کند که ضرورت، طبیعت و بهبودگی ویژگی‌های او می‌باشد و با اینکه این وضعیت ترکیبی از ضرورت و بهبودگی و دور فاسد تولید و مصرف است. (۱۰) دومین عنصر و پایه حیات فعال کار خلاق می‌باشد. کار خلاق فراتر از طبیعت و در راستای ساختن جهانی نو و مصنوعی است. فقط متخص انسان بوده و جهانی انسانی می‌سازد. جهانی بیرون از رؤیا و فراتر از دنیای طبیعت و حیوانات. فعالیتی است که هدف نهایی‌اش نه طبیعت بلکه سلطه بر آن و بهره‌گیری از آن جهت ساختن دنیایی انسانی تر است. انسانی

را که در این عرصه فعالیت می‌کند، موصوف به صفت انسان سازنده (homo feaber) می‌باشد. انسان سازنده تلاش می‌کند تا مواد خام را از طبیعت استخراج و شیئی جدید تولید نماید که هم از حیث ساده و هم از حیث صورت با صورت پیشین‌اش متفاوت است. افراد در این عرصه به دلیل کنسب فراغت نسبی متوجه هنر، زیبایی و فرهنگ می‌شوند. اما وجه مشخصه این عرصه آن است که فرد همچنان در حوزه خصوصی می‌اندیشد و رفتار می‌کند. همانند فیلسوف یا شاعری که در انزوا زندگی می‌کند. هر چند وضعیت کار خلاق برتر از تقلا بوده و جنبه انسانی بیشتری دارد ولی نقص بزرگش آن است که ارتباطی با حیات سیاسی - اجتماعی ندارد.

فرهنگ مادی و هر آنچه در نهایی انسانی مادی هست تولید انسان سازنده و در جهت کنترل بر طبیعت است اما پایبندی و ارزش این محصولات یکسان نیست. آرنت معتقد است ناب‌ترین شکل کار خلاق جهان آثار هنری هست. خنده برتری آثار هنری در جهان کار خلاق به این معناست که زیباترین ارزش در جهان است و حتی معیار استفاده از چیزهای دیگر است.

جنبه مثبت کار خلاق این است که به شکاف حوزه عمومی و خصوصی یل می‌زند. هر چند فعالیتی در عرصه خصوصی است اما آنچه تولید می‌کند برای عرصه به عرصه عمومی بوده و خالق جهانی مشترک بین انسان‌هاست. کار خلاق عرصه آزادی بیشتر و نه بیشترین آزادی است زیرا همچنان یکی از طرف‌ها طبیعت بوده و ضرورت هم حضور دقتی دارد. در قیاس با وضعیت تقلا محصولات و نتایج این عرصه واسطه‌ای است و برخلاف تقلا که همراه با خشونت است در این عرصه رعایت برتری دارد. تکرار و معین نبودن آغاز و پایان از ویژگی‌های تقلا بوده. در حالی که عرصه کار خلاق هم راه با نظم و پیش‌بینی پذیری خاصی است و دیگر اینکه آرنت انسان سازنده این عرصه را تجلی حکامیت بر طبیعت خود دانسته که دارای آزادی تولید و تخریب می‌باشد. اما نه تقلا و نه کار خلاق هیچ یک موجب آزادی کامل انسان نمی‌شود چون هر ۲ در کنش و واکنش با طبیعت بوده و نسبتی با ضرورت دارند.

تنها یک بعد از وضعیت بشری است که آزادی کامل را برای انسان فراهم کرده و بدون ارتباط با طبیعت است و آن مسوومین عنصر حیات فعال می‌باشد که آن را کنش (Action) می‌نامند. کنش فعالیتی رایجی بخش و متخص انسان‌ها می‌باشد که در فضای سیاست انجام می‌گیرد. آرنت با تعریفی خاص از سیاست آن را تنها پناه انسان بی‌جهان عصر مدرن می‌داند و آن را زمانی تحقق یافته می‌شمارد که مفاهیم تقلا و کار خلاق مفاهیم غالب نباشند. (۱۱) کنش عالی‌ترین نوع فعالیت انسان و با آزادی گره خورده است و اقدام، مبارزه، تهور، انقلاب حضور در عرصه عمومی، ابتکار و تجربه عمل آزاد را شامل می‌شود. (۱۲) به اعتباری کنش مفهوم اساسی فلسفه سیاسی آرنت است که فقط بین انسان‌ها جاری است و دارای ماهیتی پیش‌بینی‌ناپذیر است و این آزادی را به ارمان می‌آورد و سرشت تاریخ و سیاست را رقم می‌زند. کنش خصلتی جمعی دانسته و نیازمند عرصه عمومی است. دولت شهرهای یونان از مظاهر عرصه

عمومی آزاد بودند که کنشی به دور از امر معاش بین شهروندان دولت شهر در آن اجرا می‌شد.

در واقع عرصه کنش، عرصه حضور اجتماعی و سیاسی انسان به عنوان موجودی آزاد، ناطق و عاقل است و انسان در این مرحله به کمال طبیعت خود می‌رسد. (۱۳) انسان در این مرحله نه حیوانی تلاشگر و نه انسانی سازنده بلکه مرحله‌ای بالاتر و به تعبیر امر صلو Zoon politikan است. یعنی موجود زنده‌ای که برای زندگی و فعالیت در جامعه سیاسی ساخته شده است. (۱۴)

هدف غایی و نهایی کنش، کشف و احیای هویت عمل و رسیدن به تعالی سیاسی و در نهایت دفعه اصلی بشر یعنی جاودانگی است. در واقع کنش راه‌حلی برای درمان بیهودگی و درد جاودانگی است. غی‌رغم اهمیت کنش، خطر بزرگی که این عرصه از عمل انسانی را تهدید می‌کند فراموشی است زیرا کنش برخلاف کار خلاق محصول نهایی و ملموسی ندارد حتی کسی که در حال کنش است شاید هرگز به درستی نمی‌داند که چه می‌کند. اما سیاست می‌تواند این عرصه را موضوع آگاهی قرار دهد و از بیهودگی برهاند. کتاب وضع بشری آرنت تلاشی است برای یاد آوردن دنیای راستین انسانی که در آن سیاست بر امور دیگر مرجع بود. عرصه جامعه بر منزل و خانه برتری داشت و حیات سیاسی همراه با عرصه عمومی گسترده در آن جاری بوده اما جوامع امروزی به دلیل نقص و انحراف معرفت‌عصب‌نشیستی کرده و به مرحله منزل (household) پس رفته‌اند و عرصه‌ای در دست شده که در آن اقتصاد و تلاش برای معاش مفهومی غالب گشته و حیوان تلاشگر نیز به دلیل شیء گشتگی امور سلطه یافته است. (۱۵) و انسان‌ها پیش با گریز از آزادی به حوزه تکلیف پناه برده‌اند.

توتالیترسیسم

هانا آرنت در بحث خود در باب پدیده توتالیترسیسم در پی فهم و تبیین دو واقعه هولناک سیاسی قرن بیستم یعنی نازیسم و استالینوسم است و انگوی دولت توتالیتر را با سایر رژیم‌های این دوره دست می‌دهد. او توتالیترسیسم و هججه نظام‌های توتالیتر را خطری بزرگ‌تر از مصرف‌گرایی می‌داند است که قرن بیستم را مسخ کرده است. به علاوه آرنت این مسئله را شخصاً تجربه نموده و پس جاری از موارد جزئی‌تری را که در این راستا به آنها می‌پردازد به نوعی تجربه خود و خانواده‌اش می‌داند. و این انگیزهای مؤثر بود که به کاوش در ریشه‌های توتالیترسیسم بپردازد. توجه اصلی هانا آرنت نه رژیم‌های توتالیتر قرن بیستم بلکه شرایط و وضعیتی است که زمینه پیدایش چنین رژیم‌هایی را پدید می‌آورد. آرنت در تلاش بود با بررسی شرایط پیدایش و نمونه‌های آن انگوی دولت توتالیتر را به دست دهد و تلاش برای فهم وضعیت ترازیک افرادی است که پذیرای چنین رژیم‌هایی می‌گردند و گوش به فرمان رهبر و در راستای ایدئولوژی حرکت می‌کنند. از این دیدگاه توتالیترسیسم با حکومت استبدادی متفاوت است. حکومت توتالیتر برخلاف حکومت خودکامه نه تنها غیرقانونی نیست بلکه حکومت نوعی قانون است. حکومت‌های استبدادی بی‌قانون‌اند و در آن اراده خودمسر حکومت کرده و تصمیم نهایی را می‌گیرد. اما ویژگی اصلی حکومت توتالیتر تمسک هر گونه جایگاه برای اراده

توتالیترسیسم



انسانی است در بحث از آزادی، اقتدار گرایان با توتالیترسم متفاوت است زیرا اقتدار گرایان در پی محدودسازی آزادی اما توتالیترسم در پی انانای آزادی است (۱۶)

در توتالیترسم اراده رهبر نماینده اراده روح عمومی جامعه و نیروی فراتر از آن است که جامعه را به سمت اهداف ایدئولوژی و حواله تاریخی هدایت می کند. تمامیت خواهی در واقع گریز مردم از آزادی و پناه به حریم تکلیف است. در جامعه مستبد این وضعیت تملی لایه های میانی که می تواند قدرت متمرکز را تعدیل کند برداشته شده و ماشین مخرب اقتدار تا لایه های زیرین جامعه نفوذ می کند. پاسخ آرنت به چرایی ظهور رژیم های توتالیتر در قرن بیستم پیدایش جامعه تودمائی در عصر مدرن است.

آرنت جامعه تودمائی و انسان های امتیزه را مهربان بزرگ عصر مدرن از انقلاب صنعتی به بعد می داند و متأثر از تحلیل های دور کهایم ویر، عصر مدرن را عصر اضطراب و بی چینی می داند. به نظر او انقلاب صنعتی موجب فروپاشی ساخت اجتماعی - سیاسی قدیم فرد در جهان مدرن گردید. بنابر این فرد در این جامعه جدید دچار تنهایی و جدافتادگی هولناکی شده است (۱۷)

ایدئولوژی هایی که رژیم های تمامیت خواهیه کثری می گیرند متناسب با انسان تودمائی است و نه مطابق با واقعیت و معمولاً این ایدئولوژی ها با روان شناسی انسان تودمائی نه تنها همخوانی است بلکه گونه های اندیشه نامانگفته تودمائیست. واقع گریزی و تسلط بر گرایان تودمها ماده خام لازم جهت پذیرش تمامیت خواهی است. تودمهایی که در تکاپوی هویت سرزمینی را خواهند آزمود، دروغ های موهوم و بزرگ را به راحتی بلور می کنند.

آرنت تذکر می دهد که ایدئولوژی در این رژیم ها صرفاً برای مسودجویی نیست بلکه گاه به دلیل اعتقادی که به آن وجود دارد و پیروزی نهایی که تاریخ وعده های داده است این دولت ها در و خیم ترین شرایط در پی اجرای آن بر می آیند، مثلاً نازی ها بر گرما گرم جنگ و نیاز به مصالح و امکانات اولیه اما همچنان کارخانه های آدم سوزی تأسیس می کردند.

دشمن ترشی لازم سرزندگی جنبش توتالیتر است. بهر بیان و لیس خلی ها برای نازی ها و گولاگ ها و تاتار ها برای استالینسم دشمنان عینی جنبش محسوب می شدند یعنی دشمنانی که شخصاً بی گناه ولی در زمره گروه هایی اند که به حکم تاریخ دشمن جنبش به شمار می روند و پیروزی بر آنها در تاریخ وعده داده شده است.

اما در اینکه چرا پدید آمدن توتالیترسم در ۲ کشور آلمان و روسیه رخ داد، او به نکته خاصی توجه می کند و بیان می کند که این دو کشور برخلاف سایر کشورهای اروپایی فاقد مستعمرات بودند تا کل گران اضافی را که مستعد ایدئولوژی های برترگیزنده هستند به آنجا انتقال دهند و لذا با جمع شدن توده انبوهی از کل گران اضافی بی نظیف جنبش های توتالیتری بسته شد. او نیز بر سرستی را بیش از آنکه به ناسیونالیسم نسبت دهد ناشی از امپریالیزم می داند. ناسیونالیسم در دسترا جمع تمام نژادها و مثبت های یک کشور در واحدی خاص می داند و دلایلی ندارد حکومت ملی نژادپرست باشد اما امپریالیسم زمینه آشنایی نژادها را با هم فراهم و زمینه تمایزات نژادی را

به وجود آورد. مثلاً رویارویی کسین های اضافی که جهان دولت ملی را از دست ندهد بودند با اقوام آفریقایی و آسیایی علت اصلی نژادپرستی بود. امپریالیست ها در مستعمرات نه در چهار چوب دولت ملی بلکه در مرزهای خیالی نژادی می ریستند و پناه برهنه نژاد برای ایجاد هویت بوده در واقع نه ناسیونالیسم در دست بلکه ناسیونالیسم قبیله ای عامل نژادپرستی و فجایع قرن بیستم است. آرنت جامعه مدرن را به دلیل تسلط امور خصوصی بر امور عمومی تودمائی متشکل از افراد پیریش می داند که فقط به دنبال احتیاجات حیوانی خود هستند. در عصر مدرن فردیت انسان ها از بین رفته و به هیچ تبدیل شده به صورتی که در همه جا تودم های میلیونی حضور دارند ولی در واقع هیچ کس در هیچ جایی حضور واقعی ندارد.

سیاست و رسیدن به آن نقطه کانونی اندیشه آرنت است و تمام انحراف بشر را در فراموشی زندگی سیاسی و حاکم شدن امر معاش می داند. حوزه عمومی عرصه عمل سیاسی و مکانی برای فرضی حس شکوه مندی انسان است. در این عرصه انسان ها در پیشگاه یکدیگر حضور دارند و از این راه می توانند از یکدیگر ستایش کنند و یکدیگر را ببخشایند.

آرنت اندیشه مدرن و نماینده گانش همانند مارکس، هگل، هایدگر و... را غفلت از زندگی سیاسی می داند. در جهان باستان سیاست اساساً امری انسانی و نه الهی بود و در چهار چوب نگرش کیهان محور بخشی از طبیعت جهان (polis) است اما با افلاطون و شروع عصر مدرن تفکر فلسفی و نظری از جهت یافت و به دامن حیات متاملانه انسان در جهان

باستان سیاست هر سازماندهی جامعه است اما در عصر مدرن در خدمت امر معاش و به فراموشی سپرده شده به گونه ای که حقایق را نه در سیاست و این جهان بلکه در چینی غیر این جهان جستجو می گردند. این انحرافی بود که با دروغ بزرگ افلاطون آغاز شد. برخلاف یونان باستان در عصر مدرن سیاست وجود ندارد بلکه جای آن را اقتصاد و خاتمداری گرفته است. سیاست مورد نظر آرنت تجربه تاریخی یونان باستان است که در آن شکافی برنا شدنی بین جامعه و سیاست وجود داشت. اجتماع مر حله فرور از سیاست و هر عرصه تلاش معاش و اقتصاد بود اما عرصه سیاست مر حله ای فراتر و حوزه مفاهمه و گفتگو بود و در آن انسان دوره باستان با انجام اعمال بزرگ می توانست به جاودگی برسد اما با ظهور افلاطون جاودنگی مختص فیلسوفان شد و نه شهروندان و این تفکر با آگوستین وارد مسیحیت شد و این همان تفکر بزرگ تاریخی برای رسیدن به جاودنگی است. او بر همین راستا از هایدگر انتقاد می کند که به دنیا پشت کرده است و به چاه افتاد او نیز با فراموشی دنیا به چاه پیوسته افتاده است.

آرنت سیاست را عنصری هویت بخش می داند که قادر است انسان منزوی و تنها را از چاه ویل نیهیلیسم نجات دهد و دفعه

سیاست و دلهره از سرگ را به آرامش و جاودنگی تبدیل نماید. به اعتقادی می توان سیاست مورد نظر آرنت را فضایی دانست که افراد در آن آزادانه به انجام کش (Action) و مفاهمه برآید. هر فرد از این نحوه نگاه هفا آرنت به سیاست موجب شده است تا با بعضی از مفاهیم همانند ناسیونالیسم مخالفت کند زیرا در این دیدگاه هر نوع مطلق گرایی سیاسی و دشمن ترشی و سلطنت و سروری تحریف سیاست است. آشکارا جمهوری خواهی مساوات طلب است. هر چند مساوات طلبی او صرفاً سیاسی است نه اجتماعی، علت وجودی سیاست آزادی و تجلی آزادی هم در سیاست است و در دفاع از چنین نگاهی به سیاست از سیاست در برابر ساخت گرایان، عمل گرایان و جبر گرایی دفاع کرده است.

در انگاره آرنت عمل سیاسی آزاد به مثابه آرمان اصلی انسان به بهزیستی و رفاه که آرمان عصر مدرن است اولویت دارد. او خواهان جامعه ای است که افراد به سیاست به عنوان قایت فی نفسه بنگرند چرا که عمل سیاسی پیشینی نا پذیر و امکان مبادی شو را به وجود می آورد. آرنت در کتاب بحران های جمهوری قدرت سیاسی را از خشونت و زور متمایز می سازد و بیان می کند که قدرت یا سیاست نهایی ندارد و نه تنها قدرت پدیدمائی منفی نیست و میان قدرت و آزادی تضاد خاصی نیست بلکه رابطه ای ضروری وجود دارد. در واقع قدرت عبارت است از نیرویی که به واسطه عمل جمعی ایجاد می شود. هانا آرنت به رغم همگامی هایش با لیبرالیسم اما تیرال نیست و تمیز او از آزادی با تعریف لیبرال ها تفاوت هایی دارد. آزادی در لیبرالیسم با فریاد و حوزه خصوصی گره خورده است اما آزادی در انگاره آرنت در حوزه عمومی و همگامی محقق می شود و تجربه تاریخی آن یونان باستان است.

لیبرال ها تفاوت هایی دارد. آزادی در لیبرالیسم با فریاد و حوزه خصوصی گره خورده است اما آزادی در انگاره آرنت در حوزه عمومی و همگامی محقق می شود و تجربه تاریخی آن یونان باستان است (۱۸). لیبرالیسم امروزه تعریف باستانی از آزادی را قبول ندارد چرا که همه آزاد نبودند، فلسفه سیاسی جدید آزادی با افراد گره خورده و نه با شهروندان.

از جمله مهم ترین آثار آرنت کتاب انقلاب است که در آن به وضعیت انقلاب ها و انقلابات متعدد همانند آمریکا، فرانسه، مجارستان و... پرداخته است. آرنت با رویکردی تفهیمی به پدید آمدن انقلاب این پدیده را با توجه به کوشش ها و انگیزه های آگاهانه انقلابیون، تلاشی برای دستیابی به آزادی می شمرد (۱۹). انقلاب نه تنها تلاشی برای آزادی است و یا باید چنین باشد بلکه مهم ترین هدف و کار ویژه آن بازگشایی فضایی نو در تاریخ است و بدون عصر آغاز کنندگی انقلاب معنی نخواهد داشت (۱۹).

آرنت در پی بررسی اش از پدیده انقلاب آن را با عناصر مختلفی از جمله آزادی و فقر مرتبط می داند. او از مسطح تحلیل های جامعه شناختی فراتر می رود و انقلاب را پدیدمائی فلسفی و مهم به شمار می آورد و همانند سقراط سوالات زیادی را به ذهن متبادر می سازد. البته آرنت نفس انقلاب را به دلیل دلز بودن خشونت



آزادی در لیبرالیسم با حوزه خصوصی گره خورده است اما آزادی در انگاره آرنت در حوزه عمومی و همگامی محقق می شود و تجربه تاریخی آن یونان باستان است.

بخشی از سیاست نمی داند و آن را همانان به عرصه مقابل سیاسی Prepolitical state می داند. صانعان پدید می آید نه تنها سیاسی بلکه هدف سیاست یعنی آزادی می باشد.

در دیدگاه او انقلاب آمریکا یک نمونه اصلی انقلابات مدرن است که در آن نقش عمل آگاهانه و آزادانه در تأسیس فضا و عرصه عمومی عمل سیاسی به کمال خود رسید. به این معنا انقلاب آمریکا در عرصه کش Action اتفاق می افتاد نه در عرصه فلا (labor) اما نه شکلی که حادث شد این بود که انقلاب آمریکا و یا انگلیز آن تکرار نشد و به عنوان حادثه ای تاریخی به فراموشی سپرده شد و انگلیز سایر انقلابات قرار نگرفت.

انقلاب فرانسه تجربه ای کاملاً متفاوت بود که سرانجام نه در عرصه عمل آزاد بلکه در عرصه طبیعت و تلاش برای معاش توأم یافت و لیکن این واقعه پدید آمدن انقلاب های دیگر شد. رهبران انقلاب فرانسه ابتدا در پی آزادی مثبت و طرحی نبودند و اقتضات اولیه نیز در این راستا صورت گرفت. اما فقر و نابرابری اجتماعی و ضرورت تأمین معاش انقلاب را طبیعت زده کرده و از مسیر اصلی اش خارج ساخت و به سمت تأمین آزادی منفی یعنی رفاهتین توده ها از چنگال فقر کشیده شد و سپس از دل آن یکی از دیکتاتوری های بزرگ به وجود آمد که تا آغاز آزادی نیز پیش رفت. نگاه ویژه آرنت به پدیده انقلاب و خصوصاً دید مثبت او نسبت به انقلاب آمریکا به عنوان در انداختن طرحی نو و ایجاد سنت دیگری که قبلاً موجود نبوده در آثار او موج می زند. هر چند آرنت گاهی انقلاب آمریکا را به دلیل رشد مصرف گرایی منع شده می داند. در نهایت علیرغم نکات بالا آرنت و انقلاب و در انداختن طرحی نو به طور کامل موافق نیست بلکه او می خواهد با کلابشکافی انقلاب مفهوم انقلاب را به

آزادی ربط دهد.  
۱- حسین انبساطی، سیاسی مارکسیستی، چاپ هشتم، ۱۶.  
۲- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ اول، ۲۲.  
۳- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ دوم، ۱۳۸۰.  
۴- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ سوم، ۱۳۸۰.  
۵- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ چهارم، ۱۳۸۰.  
۶- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ پنجم، ۱۳۸۰.  
۷- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ ششم، ۱۳۸۰.  
۸- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ هفتم، ۱۳۸۰.  
۹- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ هشتم، ۱۳۸۰.  
۱۰- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ نهم، ۱۳۸۰.  
۱۱- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ دهم، ۱۳۸۰.  
۱۲- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ یازدهم، ۱۳۸۰.  
۱۳- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ بیستم، ۱۳۸۰.  
۱۴- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ سی و دوم، ۱۳۸۰.  
۱۵- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ سی و سوم، ۱۳۸۰.  
۱۶- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ سی و چهارم، ۱۳۸۰.  
۱۷- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ سی و پنجم، ۱۳۸۰.  
۱۸- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ سی و ششم، ۱۳۸۰.  
۱۹- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ سی و هفتم، ۱۳۸۰.  
۲۰- هانس-گئورگ گادمر، هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز چاپ سی و هشتم، ۱۳۸۰.